

دست نیمی را تنها بر سر می‌آوردند و وقت

Delphine Marchine

۱۸۶۸

بعد از ابر

شماره ۱۰۰۰

۸۷۶ - ۹ - ۸۶۸ - ۷۶ - ۶ - ۷۶

۷۶ - ۵۶۷۶ - ۶۷۶

۶۷۶ - ۵۶۷۶ - ۶۷۶

۶۷۶ / ۵۶۷۶

آدرس: تهران، خیابان...

۰۱ - ۶۷۶ - ۵۶۷۶

classbooks@gmail.com

instagram-classbooks

کتابخانه و نشر...

بابک زمانی

ابر عجیبی آمده بود بالای شهر. از آن ابرها که تا زانوی آدم پایین می آیند؛ آن قدر پایین که تو دیگر حتی نمی توانی پاهایت را ببینی. بعضی ها به این ابرها می گویند «مه»، اما من می گویم «ابرهای سمج»، می گویم «مهمان های ناخوانده»؛ آن قدر ناخوانده که بی آن که در خانه ات را بزنند، بی آن که حتی «یااللهی» بگویند، وارد خانه ات می شوند؛ می آیند سر سفره ات می نشینند، و بعد اگر همین طور بگذاریشان، می روند توی رختخوابت و جای تو می خوابند. از همان روز اول معلوم بود ناخوانده اند. آخر چه کسی دیده بود آن موقع سال، تکه ابر کوچکی، دل آسمان را مکدر کند، چه برسد به آن که هوا آن قدر مه آلود شود؟!

دیگر نه می شد به تقویم اعتماد کرد، نه به اخبار هواشناسی و نه به تجربه ی پیران شهر. زمستان آمده بود جای تابستان، بهار رفته بود جای پاییز و پاییز